

قواعد لفظ‌گذاری و مبانی و فرایندهای ساخت اصطلاح

سعید رفیعی خضری (عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

چکیده: اصطلاح^۱ واحد واژگانی^۲ در حوزه زبان برای مقاصد ویژه^۳ است. این واحد واژگانی در قالب لفظ^۴ بیانگر مفهومی است که به مصداقی عینی یا ذهنی در جهان خارج یا جهان‌های ممکن ارجاع می‌دهد. قواعد لفظ‌گذاری^۵ و مبانی و فرایندهای ساخت اصطلاح^۶ در هر زبان تابع ساختارهای واژگانی^۷ صرفی و نحوی و واجی همان زبان است و باید بیشتر با معیارهای ملی و منطقه‌ای همان زبان همخوانی داشته باشد تا با معیارهای بین‌المللی؛ اما قواعد و مبانی و فرایندهایی وجود دارند که به سبب عام بودن در بیشتر زبان‌ها دیده می‌شوند. شناخت این قواعد و مبانی و فرایندها می‌تواند در درک بهتر رابطه «مصداق-لفظ-مفهوم» در همه عرصه‌های علم و فناوری به متخصصان و مترجمان و فرهنگ‌نویسان و حتی دانشجویان، نه تنها در جوامع تولیدکننده علم و فناوری که در جوامع واردکننده آنها نیز، کمک کند. در این مقاله، توصیفی از این قواعد و مبانی و فرایندها ارائه می‌شود.

کلیدواژه‌ها: لفظ‌گذاری، ساخت اصطلاح، مبانی و فرایندها

- 1) term
- 2) lexical unit
- 3) language for special purposes (LSP)
- 4) designation
- 5) designating rules
- 6) term formation
- 7) lexical

۱ مقدمه

بر خلاف واژه‌ها، که خاستگاه آنها به‌ندرت قابل ردیابی است، اصطلاح‌ها کم‌وبیش خاستگاه مشخصی دارند و ساخت آنها آگاهانه است (رفیعی خضری ۱۳۸۴ الف: ۱۴۱-۱۵۳). در بسیاری از حوزه‌های تخصصی، مانند گیاه‌شناسی و شیمی و زیست‌شناسی، ساخت اصطلاحات برپایه طرح‌های خاصی صورت می‌گیرد و همین طرح‌ها در گمانه‌زنی‌های نظری در مد نظر قرار می‌گیرند. با شناخت هرچه بیشتر قواعد لفظ‌گذاری بر واحدهای واژگانی بافتمند، بیشتر قادر خواهیم بود تا به تحلیل قواعد علمی لفظ‌گذاری در حوزه‌های تخصصی و وضع قواعد برای لفظ‌گذاری قاعده‌بنیاد و، احتمالاً، ایجاد ارتباط میان الگوهای لفظ‌گذاری و خلق مفاهیم پردازیم. افزون بر این، اگر بتوان نشان داد که قواعد لفظ‌گذاری، آن‌گونه که در اصطلاحات پیچیده به‌کار می‌رود، بر پایه انتخاب نظام‌مند ویژگی‌های خاص و مشخصه‌هایی است که در صورت اصطلاحات نمایان می‌شوند، درباره فرایندهای ذهنی ساخت و تداعی مفهوم نیز بینشی به دست خواهیم آورد (کابره ۱۹۹۹).

در تلاش برای شناخت مبانی و فرایندهای ساخت اصطلاح باید کاملاً از شرایطی که اصطلاح در آن ساخته می‌شود آگاه بود. اکثر اصطلاحات تازه، زمانی ساخته می‌شوند که مفهومی جدید، برای کشفی تازه یا بازسازی دوباره دانشی موجود یا مشاهده‌ای تصادفی یا توسعه صنعت و فناوری، خلق شود. در هر یک از این حالت‌ها، به مفهوم تازه‌ای که باید بر آن لفظی گذاشت، از منظر خاصی و در ارتباط با برخی از مفاهیم موجود در پیرامون آن، نگریسته می‌شود. لفظ یا نشانه زبانی‌ای که برای این مفهوم انتخاب می‌شود جنبه قراردادی دارد و معمولاً، در هر حوزه، از قاعده‌ای خاص پیروی می‌کند، اما گاهی این توالی کاملاً قاعده‌مند انتخاب لفظ، بر اثر ساخت خارج از قاعده لفظی، بر هم می‌خورد. اگرچه ممکن است ساخت خارج از قاعده این لفظ، با گذر زمان، موجّه جلوه کند، در نهایت، یکدستی مجموعه‌ای از اصطلاحات را بر هم

زده است. همین امر در خصوص معادل‌گذاری برای اصطلاحات در زبان دوم نیز وجود دارد؛ به طور مثال، در حوزه زبان‌شناسی، در اصطلاحاتی مانند جایگاه آغازین، جایگاه پایانی، جایگاه بنیادی و جایگاه ثابت، لفظِ جایگاه در مقابل لفظِ position قرار گرفته است؛ اما در همین توالی، اصطلاحِ جایگاه تکیه نیز وجود دارد که، در آن، مخاطب انتظار دارد با لفظِ انگلیسیِ stress position روبه‌رو شود، در حالی که معادل آن لفظِ place of stress است. اهل فن، برای لفظ‌گذاری بر مفهومی که با آن روبه‌رو می‌شوند، با توجه به مشخصه‌های ضروری آن مفهوم عمل می‌کنند و اغلب به رفع نیاز خود می‌اندیشند، تا مخاطب یا کاربر آینده آن لفظ. در ساخت اصطلاح نیز، همانند ساخت واژه، همواره از تجزیه عناصر تشکیل‌دهنده نمی‌توان به معنای آن پی برد.

۲ قواعد لفظ‌گذاری

در هر حوزه تخصصی، موضوع‌ها و روش‌های تحقیق مشخص‌کننده مفاهیم و الفاظی هستند که در آن حوزه وجود دارند. در زبان عام، از لحاظ ارجاع عام، الفاظی داریم که بیانگر بخشی از یک سامانه و نه لزوماً تمام اجزای آن‌اند. به طور مثال، گیاه یا گل یا درخت خود متشکل از اجزای پیچیده‌ای هستند که برای تک‌تک آنها لفظ عام نداریم. در ارجاع عام، به طور طبیعی، وجوه هستی را متشکل از اجزای پیچیده و گوناگون نمی‌بینیم. از سوی دیگر، در ارجاع عام، برخی از وجوه هستی را از یکدیگر متمایز می‌کنیم و برای آنها طبقه مستقلی قائل می‌شویم که، در ارجاع تخصصی، طبقه مستقل نیستند؛ به طور مثال، درختان در علم گیاه‌شناسی زیرگروه گیاهان‌اند و نه مستقل از آنها. (رفیعی خضری ۱۳۸۴: ۱۹۵-۱۸۴)

در ارجاع تخصصی، برای لفظ‌گذاری، از ویژگی زبان در طبقه‌بندی کردن^۱ استفاده می‌شود و همین امر به انسجام خاصی در انتخاب الگوهای لفظ‌گذاری و ترتیب عناصر در ساخت اصطلاح می‌انجامد. معمولاً در لفظ‌گذاری بر فرایندها و روش‌ها از «اسم»

1) classificatory

استفاده می‌شود که برای طبقه‌بندی کردن، در مقایسه با «فعل» و سایر مقوله‌های دستوری، اهمیت بیشتری دارد. ویژگی‌ها و کیفیت‌ها و حالت‌ها، که معمولاً در ارجاع عام فقط از طریق صفت بیان می‌شوند، در ارجاع تخصصی، برای اینکه در طبقه‌بندی‌های نظام‌مند با سایر اجزا همخوانی داشته باشند، صورت اسمی به خود می‌گیرند. برخی از مشخصه‌ها مختص ارجاع تخصصی‌اند و در حوزه‌های تخصصی کمتر صورت صفتی به‌خود می‌گیرند؛ به‌طور مثال:

خاصیت‌ها ← کشسانی، سمیت، وشکسانی، چگالی، رسانندگی.

حالت‌ها ← بی‌پیرایگی، ناهنجاری، تعلیق، تحرک، فرسودگی.

مفاهیمی که نشان‌دهنده مشخصه‌های قابل اندازه‌گیری در فرایندها یا حالت‌ها یا وجوه هستی‌اند به اسامی ترکیبی، شامل کمیت اندازه‌گیری‌شونده و واحد اندازه‌گیری، نیاز دارند. در هر حوزه تخصصی، فرایندها و وسایلی که در عمل اندازه‌گیری به‌کار می‌روند نیازمند مجموعه کاملی از اصطلاحات‌اند تا بتوانند ویژگی‌های اثبات‌پذیر بودن و تکرارپذیر بودن و مشخص بودن هر عمل و وسیله آن را به‌خوبی بیان کنند و عمل اندازه‌گیری را در هر حوزه از حوزه دیگر متمایز کنند؛ به‌طور مثال، اصطلاحات بادبین، بادسنج، بادنگار، فشارسنج، هواسنج و دماسنج (در حوزه هواشناسی) اصطلاحاتی هستند که می‌توانند ویژگی‌های اثبات‌پذیر بودن، تکرارپذیر بودن و مشخص بودن عمل دیدن، سنجیدن یا نگاهستن باد، فشار، هوا یا دما را که ناظر بر آن‌اند به‌خوبی نشان دهند.

در روش نظام‌مند لفظ‌گذاری باید مشخصه‌هایی از هر مفهوم انتخاب شود که آن مفهوم را از سایر مفاهیم متمایز کند. در لفظ مرکب قاعده متداول اضافه کردن وابسته‌ها باید به‌صورت پایگانی باشد تا ارتباط میان مفاهیم به‌لحاظ صوری حفظ شود. به‌طور مثال، در مهندسی راه و ساختمان، اصطلاحات پل متحرک، پل شناور، پل تاشو و پل بالابر بر مبنای همین قاعده ساخته شده‌اند و در آنها، وابسته پس‌رو (متحرک، شناور، تاشو و بالابر)، در واقع، نشان‌دهنده نوع حرکت پل است. گاهی برخی از اصطلاحات، از لحاظ ارجاع، کاملاً از

یکدیگر متمایزند، اما گاه نیز با یکدیگر هم‌پوشانی دارند. در حوزه مهندسی، اصطلاح بام تخت از بام شیب‌دار کاملاً متمایز است، اما اصطلاح بام شیب‌دار با اصطلاح بام تک‌شیب هم‌پوشانی دارد و، در واقع، بام تک‌شیب، که تنها از یک طرف شیب دارد، نوعی بام شیب‌دار است. قواعد کاملاً منطقی لفظ‌گذاری هم، در عمل، همواره به کار گرفته نمی‌شود و گاهی مبتنی بر قراردادهای خاص هر حوزه تخصصی است. به طور مثال، در زیست‌شناسی یا شیمی، برای لفظ‌گذاری، قراردادهایی وجود دارد. در زیست‌شناسی، الفاظ جانوران بر مبنای انواع ژنتیکی آنها (گوزن قرمز، لاک‌پشت سبز، ذلغین پوزه‌کوتاه، لاک‌پشت نوک‌عقابی پولکی و...) و در شیمی بر مبنای اجزای سازنده آنها (سدیم کلرید، لیپوپروتئین، اسید دوپروتونی، کربوکاتیون، استیک‌اسید و...) گذاشته می‌شود.

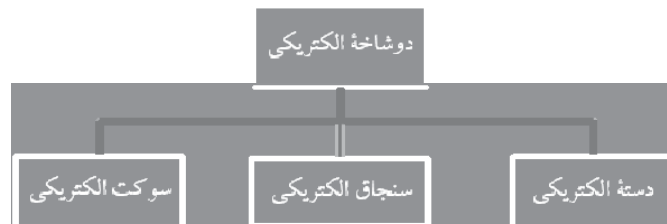
بسیاری از اصطلاحات تخصصی با کاربرد خاص مصداقی لفظ‌گذاری می‌شوند؛ جعبه‌دنده، جعبه‌ابزار، جعبه‌آچار، جعبه‌فیوز، جعبه‌فرمان، جعبه‌تقسیم، جعبه‌پرگار و جعبه‌رنگ از این دست‌اند.

نقش مشخص‌کنندگی^۱ توالی پایگانی الفاظ را رقم می‌زند. توالی پایگانی نظامی سلسله‌مراتبی را نمایش می‌دهد که در آن هر لفظ زیرمجموعه لفظی دیگر است. نمودار ۱ نوعی پایگان عام و نمودار ۲ نوعی پایگان بخش‌نما را نشان می‌دهد.



نمودار ۱- توالی پایگانی عام الفاظ

1) specifiatory
2) partitive



نمودار ۲- توالی پایگانی بخش‌نمای الفاظ

نقش مشخص‌کنندگی را می‌توان هم در اسم‌های مرکب و هم در اسم‌های مشتق یافت و وابسته پس‌رو را می‌توان از هر طبقه واژگانی انتخاب کرد. در هر مرحله، لفظ جدید، از لحاظ کاربرد، مشخص‌تر می‌شود. به‌طور مثال، غذا + آماده ← غذای آماده؛ آزمون + نمونه ← آزمون نمونه یا نمونه آزمون؛ ترجمه + ماشینی ← ترجمه ماشینی؛ باد + مخالف ← باد مخالف؛ نا + همپایه ← ناهمپایه + ای ← ناهمپایگی؛ وردا + نا ← ناوردا + ای ← ناوردایی؛ رسان + ا ← رسانا + ای ← رسانایی.

مشخص شدن فرایندی است که گام به گام صورت می‌گیرد؛ به‌طور مثال، نخست صفحه کلید شکل می‌گیرد، بعد صفحه‌کلید، یا اول جعبه فرمان و بعد جعبه فرمان. البته این مراحل در همه ترکیبات صدق نمی‌کند (طباطبائی ۱۳۹۳). بسیاری از ترکیبات از لحاظ نوشتاری یک‌پارچه نمی‌شوند. این نوع تقلیل، اگرچه به کوتاه شدن لفظ منجر می‌شود، در پاره‌ای مواقع از شفافیت آن می‌کاهد. تمایل به کوتاه‌سازی الفاظ در همه حوزه‌های تخصصی وجود دارد. از انواع صورت‌های اختصاری^۱ می‌توان به اصطلاحات کوتاه^۲، اصطلاحات مرخم^۳، علامت‌های اختصاری^۴، سرنام‌ها^۵ و سرواژه‌ها^۶ اشاره کرد، که در بخش بعدی مقاله به آنها خواهیم پرداخت.

1) abbreviated forms
2) short terms
3) clipped terms
4) abbreviations
5) initialisms
6) acronyms

گاهی، در طی فرایند همپایگی^۱، دو مفهوم به‌طور همپایه در ساخت مفهوم جدید شرکت دارند که این همپایگی در لفظ‌گذاری با عامل پیونده یا حرف ربط نشان داده می‌شود؛ به‌طور مثال، در ریاضی، برای بیان ترکیب اعداد از این روش استفاده می‌شود؛ مفهوم شصت با مفهوم شش تشکیل مفهوم شصت‌وشش می‌دهد. در زبان انگلیسی، این همپایگی گاهی با خط تیره نشان داده می‌شود؛ به‌طور مثال، socio-cultural (فرهنگی و اجتماعی) یا black-and-white modem (تلفیق‌کننده سیاه‌وسفید). گاهی، در فرایند گسست^۲ گستره مصادیق دو مفهوم در هم ادغام می‌شود و مفهوم جدیدی به وجود می‌آید. در زبان انگلیسی، این نوع الفاظ یا با خط تیره یا با خط مورب نشان داده می‌شوند؛ مانند left-right indicator (راهنمای چپ و راست) یا on/off valve (شیر باز و بسته کردن) (سگر^۳ ۱۹۹۰: ۷۱-۸۰).

۳ مبانی و فرایندهای ساخت اصطلاح

روش پژوهش و نوع مصادیق، در هر موضوع تخصصی، مشخص‌کننده مفاهیم و الفاظی است که در آن موضوع و حوزه تخصصی به کار می‌روند. در تمام علوم و حوزه‌های فناوری، به‌طور مداوم، برای مصادیق جدید و اجزای آنها و فرایندهای جدید به اصطلاحات جدید نیاز است. در سال‌های اخیر، توجه به ساخت اصطلاح در همه زبان‌هایی که در آموزش‌های فنی و در تحقیقات و توسعه علمی به کار گرفته می‌شوند، افزایش یافته است و، در این خصوص، برنامه‌ریزی زبان در چهارچوب اصطلاح‌شناسی^۴ و آگاهی از امکانات و محدودیت‌های ساخت اصطلاح بسیار مفید است. اصطلاح حاصل انتقال دانش و فناوری است و ناپایدار است. اصطلاحات، در هر زبان، برای تثبیت و سازگار شدن با مبانی و فرایندهای ساخت، نیازمند زمان‌اند (سگر ۱۹۹۰، ۱۹۹۷؛ ره^۵ ۱۹۹۵؛ والوتیس و ماتزاری^۶ ۲۰۰۴).

1) conjunction
2) disjunction
3) J. C. SAĞER
4) terminology
5) A. Rey
6) K. VALEONTIS & E. MANIZARI

۱-۳ مبانی ساخت اصطلاح

در سازمان بین‌المللی استاندارد (ایزو)، سال‌هاست که اصطلاح‌شناسان در تلاش‌اند تا دستورالعملی برای ساخت و به‌کارگیری اصطلاح ارائه کنند، اما ساختار متفاوت زبان‌ها و فنون گوناگون ساخت اصطلاح در هریک از آنها و کاربران گوناگون در حوزه‌های مختلف علم و فناوری مانع از این کار شده است. در ایزو آر/۷۰۴ (۱۹۶۸) گروهی از متخصصان به مبانی‌ای اشاره کرده‌اند که ذکر آنها در اینجا سودمند است.

برای استاندارد کردن اصطلاحات، بهتر است که هر اصطلاح به مفهومی واحد اختصاص یابد. پیش از ساخت اصطلاح جدید، باید توجه داشت که آیا قبلاً برای آن مفهوم اصطلاحی وجود داشته است یا نه. کاربرد اصطلاحات جافتاده را نیز باید در مد نظر داشت. الفاظ جافتاده و پربسامد نباید تغییر کنند، حتی اگر چندان دقیق نباشد. اگر برای مفهومی چند لفظ وجود داشته باشد، آن لفظ را باید انتخاب کرد که با مبانی ساخت اصطلاح همخوانی بیشتری داشته باشد. مبانی زیر، در ساخت اصطلاحات جدید یا نظام‌مند کردن اصطلاحات موجود، به ما کمک می‌کنند:

الف) شفافیت^۱: اصطلاح وقتی شفاف تلقی می‌شود که بتوان بدون تعریف و از طریق ساخت آن، حداقل تا حدودی، به مفهوم آن پی برد و معنای آن در ساخت متجلی باشد. برای شفاف ساختن اصطلاح باید در ساخت آن به مشخصه کلیدی، یعنی مشخصه محدودکننده، توجه کرد. در استاندارد، توصیه می‌شود که مشخصه‌های ضروری یا محدودکننده‌ای از مفهوم به کار گرفته شوند که با تغییرات کوچک در علم و فناوری به لفظی جدید برای آن مفهوم نیاز نباشد؛ به‌طور مثال، اصطلاح torque wrench در قیاس با اصطلاح möncke wrench، برای آچاری که معمولاً پیچ یا مهره را با آن سفت می‌کنند، شفاف‌تر است، زیرا möncke صرفاً نام مخترع این آچار است و ممکن است بسیاری از کاربران این اصطلاح با مخترع آن آشنا نباشند؛ یا اصطلاح heat effect در قیاس با Johnson effect یا chalk board در قیاس با blackboard شفاف‌تر است (همان).

1) transparency

ب) یکدستی^۱: اصطلاحات حوزه موضوعی خاص نباید مجموعه‌ای دل‌بخواه از اصطلاحات باشد، بلکه باید مجموعه‌ای یکدست و منطبق با شبکه مفهومی همان حوزه باشد؛ به‌طور مثال، در حوزه الیاف مصنوعی، که اصطلاحاتی مانند نایلون، اورلون، داکرون، و ریون در آن موجود و متعارف است، لفظ جدید برای الیاف جدید، بهتر است مشابه همین الفاظ باشد و با الگوی آنها (ختم شدن به «-ون») مطابقت کند (همان).

ج) تناسب^۲: اصطلاح باید از الگوهای معنایی شناخته‌شده و پابرجای جامعه زبانی در هر حوزه موضوعی خاص پیروی کند. از ساخت اصطلاحی که موجب آشفتگی شود باید اجتناب کرد؛ به‌طور مثال، اصطلاح انرژی هسته‌ای (انرژی‌ای که در واکنش‌های هسته‌ای آزاد می‌شود)، از لحاظ علمی، از اصطلاح انرژی اتمی (انرژی یا نیرویی که از اتم به وجود می‌آید) مناسب‌تر و دقیق‌تر است. اصطلاح باید تا حد امکان خنثی باشد. از ساخت اصطلاحاتی که دارای بار معنایی منفی یا معنایی ضمنی باشند باید پرهیز کرد؛ به‌طور مثال اصطلاح مهندسی ژنتیک از اصطلاح دست‌کاری ژنتیکی مناسب‌تر است، زیرا واژه دست‌کاری بار معنایی منفی دارد (همان).

د) اقتصاد زبانی^۳: اصطلاح باید تا حد امکان کوتاه باشد. طولانی بودن بیش از حد نقصی اساسی است. این مسئله اصل اقتصاد زبانی را نقض می‌کند و غالباً کاربران در به‌کار بردن آن رغبتی از خود نشان نمی‌دهند. کوتاه بودن اغلب با درستی اصطلاح مغایر است. هرچه شمار مشخصه‌های منظور شده در ساخت اصطلاح بیشتر باشد، مفهوم توصیفی و در نتیجه دقت اصطلاح بیشتر خواهد بود؛ اما افزایش شمار مشخصه‌ها اغلب موجب طولانی شدن بیش از حد اصطلاح می‌شود و به‌کار بردن آن را سخت می‌کند. در عمل، باید، در ساخت اصطلاح، الگویی را بر الگوی دیگر ترجیح داد. به‌طور مثال، به‌کارگیری اصطلاحی دقیق و طولانی در ارتباطات شفاهی، اقتصادی نیست (مثلاً در محیط‌های کار، مانند کارخانه)، بنابراین، برای این منظور، اصطلاح کوتاه مناسب‌تر است؛

1) consistency
2) appropriateness
3) linguistic economy

برعکس، در نشریه‌های علمی، استفاده از اصطلاح دقیق و حتی طولانی، اگر از لحاظ فضا و امکانات چاپ محدودیتی نباشد، مناسب‌تر است. به طور مثال، اصطلاح group of twenty four (گروه بیست و چهار) از intergovernmental group of twenty four on international monetary affairs (گروه بین‌دولتی بیست و چهار در امور پولی بین‌المللی) مناسب‌تر است (همان).

ه) اشتقاق‌پذیری^۱: اصطلاحات و ساخت‌های اصطلاحی زیا، که ساخت مشتقات را (براساس قواعد رایج در زبان‌ها) ممکن می‌سازند، مرجح‌اند؛ به طور مثال، در زبان انگلیسی، اصطلاح herb (گیاه/ گیاه دارویی) نسبت به medicinal plant اشتقاق‌پذیرتر است و مشتقات آن، از جمله herbaceous (گیاهی/ علفی)، herbal (گیاهی/ کتاب گیاهان دارویی) herbalist (عطّار/ دکتر علفی/ گیاه‌شناس)، herbivore (گیاه‌خوار/ علف‌خوار)، بهتر ساخته می‌شوند (همان).

و) درستی زبانی^۲: در هر زبان، اصطلاح باید با معیارهای صرفی و نحوی و واجی همان زبان مطابقت داشته باشد؛ به طور مثال، خاسیر (در حوزه دامپزشکی)، انتزاع‌گرایی (در حوزه هنر)، ره‌ایش بسته (در حوزه پست)، تارآوا (در حوزه زبان‌شناسی) اصطلاحاتی هستند که با معیارهای صرفی و نحوی و واجی زبان فارسی مطابقت دارند (همان).

ز) اولویت زبان بومی^۳: اگرچه وام‌گیری مستقیم از زبان‌های دیگر یکی از راه‌های مرسوم در استفاده از اصطلاحات موجود است، به کارگیری الفاظ زبان بومی بر قرض‌گیری مستقیم اولویت دارد؛ به طور مثال، بالگرد به جای هلی‌کوپتر (در حوزه نظامی)، سامانه به جای سیستم (در حوزه‌های گوناگون)، پادتن به جای آنتی‌بادی (در حوزه پزشکی) (همان).

ح) اسامی انحصاری^۴: اسم انحصاری به مفهومی منفرد^۵ دلالت می‌کند که گستره مصداقی^۶ آن شیئی واحد است. در اصطلاح‌شناسی به مفاهیم منفردی توجه می‌شود که معرف اشیای تشکیل‌دهنده یک مجموعه‌اند، اما به فردیتی اطلاق می‌شوند که با اسامی

1) derivability
2) linguistic correctness
3) preference for native language
4) appellations
5) individual concept
6) extension

خاص^۱ تفاوت دارند؛ به‌طور مثال، پدیده‌های علمی خاص، مانند Halley's comet (ستاره دنباله‌دار هالی) یا Saturn (زحل / کیوان)؛ اسامی تجاری خاص، مانند Nike یا Kleenex؛ اسامی جوایز خاص، مانند Nobel Peace Prize (جایزه صلح نوبل)؛ اسامی سازمان‌های خاص، مانند United Nations (سازمان ملل)؛ اسامی مؤسسات یا واحدهای سیاسی خاص، مانند Ministry of Agriculture (وزارت کشاورزی) (همان).

ط) نمادها: نمادها در ارتباطات بین‌المللی اهمیت فراوانی دارند، زیرا به‌طور مستقیم بازنمود دیداری در هر زبان‌اند. با نماد می‌توان مفاهیم و اطلاعات را در شرایط دشوار منتقل کرد (مثل علائم راهنمایی و رانندگی). نمادها انواعی دارند: شمایی^۳، انتزاعی^۴، الفبایی-عددی^۵ (همان). شمایی: این‌گونه نمادها، از لحاظ صوری و دیداری، به مفهومی شبیه‌اند که بازمی‌نمایند و معمولاً معنی آنها بدون هیچ‌گونه توضیحی روشن است. از حروف نیز می‌توان نمادهای شمایی ساخت، به شرط آنکه برقراری ارتباط فقط به واسطه شکل آنها باشد نه صدای آنها؛ مثلاً تی‌شرت، که بلوز به شکل حرف T است؛ یا لوله U شکل؛ یا دریچه سینی قلب که دریچه‌ای است در قلب به شکل حرف سین در زبان فارسی (همان). انتزاعی: در این‌گونه نمادها شباهت دیداریِ نماد کمتر به چشم می‌خورد یا به کلی از میان رفته است؛ در نتیجه، معنای آن به‌طور مستقیم قابل تشخیص نیست و به توافق جمعی برمی‌گردد. مشخصه‌هایی که جانشین واژه‌ها یا اجزای آنها می‌شوند، مثل نمادهای ریاضی یا نماد پول‌های رایج، نماد انتزاعی تلقی می‌شوند؛ برای مثال، نماد دلار (\$)، نماد درصد (%)، نماد کوچک‌تر از (<) و نماد مساوی (=). واحدهای بین‌المللی، مانند L (لیتر) یا m (متر) نیز نماد به‌شمار می‌آیند نه اختصار، زیرا در همه زبان‌ها یکسان‌اند و صورت جمع ندارند و با نقطه نیز نوشته نمی‌شوند (همان).

1) proper names
2) symbols
3) iconic
4) abstract
5) alphanumeric

الفبایی- عددی: ترکیب حروف با هم یا اعداد با هم، یا هر دو با هم، که نشان‌دهنده کلمه‌ای در زبان طبیعی باشند و نه صورت اختصاری یک اصطلاح، نماد الفبایی- عددی تلقی می‌شود؛ به طور مثال، C_2H_5OH (ترکیب شیمیایی اتیل‌الکل) یا A_4 (کاغذی به اندازه 210×297 میلی‌متر) (همان). در ایزو آر/آر ۷۰۴ (۱۹۶۸)، برای ساخت و استفاده از نمادها، به اصولی نیز اشاره شده است: نماد باید ساده، تشخیص آن آسان، و حتی‌الامکان گویا باشد؛ در یک بافت خاص تک‌معنا باشد؛ بدون ابهام باشد؛ چاپ آن آسان و اقتصادی باشد؛ باثبات و متناسب باشد، یعنی طوری طراحی شده باشد که، در عین هماهنگی با دیگر نمادهای وابسته، از آنها متمایز باشد.

۲-۳ فرایندهای ساخت اصطلاح

فرایندهای ساخت اصطلاح در هر زبان تابع ساختارهای واژگانی و صرفی و نحوی و معنایی و واجی همان زبان است. قراردادهای خاص زبانی تعیین می‌کند که، به طور مثال، اصطلاح از چند عنصر واژگانی ساخته شود و چند عنصر زنجیره یا عبارتی اصطلاحی را به وجود آورد. در ساخت اصطلاح برای هر زبان، قواعد خاص یک زبان باید با معیارهای ملی و منطقه‌ای همان زبان همخوانی داشته باشد نه لزوماً با معیارهای بین‌المللی؛ اما سه قاعده «ساخت اصطلاحات جدید با استفاده از فرایندهای صرفی»، «استفاده از اصطلاحات موجود با به‌کارگیری فرایندهای صرفی و معنایی»، و «وام‌گیری بین‌زبانی» به قدری عام‌اند که، در بیشتر زبان‌ها، اصطلاح بر پایه آنها ساخته می‌شود (سگر ۱۹۹۰: ۸۰).

۱-۲-۳ ساخت اصطلاحات جدید با استفاده از فرایندهای صرفی

اصطلاحات جدید واحدهای واژگانی جدیدی هستند که قبلاً وجود نداشته‌اند. برای ساخت اصطلاحات جدید، از فرایندهای اشتقاق (وندافزایی)^۱، ترکیب^۲، ادغام^۳ و اختصارسازی^۴ استفاده می‌شود که از فرایندهای ساخت واژه^۵ نیز هستند.

1) derivation/affixation
2) compounding
3) blending
4) abbreviating
5) word formation

الف) در فرایند اشتقاق ساخت اصطلاح جدید با ساخت واژه تفاوتی ندارد و، از لحاظ صرفی، صورت‌های گوناگونی دارد؛ به‌طور مثال، تغییر فعل به صفت یا اسم، مانند محو کردن ← محوکننده ← محوکنندگی؛ برگرداندن ← برگردان؛ یا تغییر اسم به صفت، مانند زاویه ← زاویه‌ای یا زاویه‌دار؛ نماد ← نمادی یا نمادین؛ یا تغییر صفت به اسم، مانند دوزگینه ← دوزگینگی؛ یا تغییر اسم ذات به اسم معنی، مانند گشتارگرا ← گشتارگرایی؛ یا تغییر اسم قابل شمارش به اسم غیرقابل شمارش، مانند اصطلاح‌واژه ← اصطلاح‌واژگی.

از فرایند اشتقاق، گاه، هم برای تحدید و هم برای تغییر مقوله استفاده می‌شود. به‌طور مثال، در بسیاری از حوزه‌ها، پیشوند «هم» به اسم اضافه می‌شود و ضمن تغییر مقوله، مفهوم را نیز تحدید می‌کند، مانند اصطلاحات همپایه یا هم‌معنا (در حوزه زبان‌شناسی). کاربرد پسوند معمولاً هم با تغییر مقوله و هم با تحدید همراه است؛ به‌طور مثال، ستاک حال رسان در اصطلاح رساندن (در حوزه مهندسی برق و فیزیک) با اضافه شدن پسوند «ا-» تبدیل به اصطلاح رسانا می‌شود، که در آن، هم تحدید و هم تغییر مقوله صورت گرفته است. همین لفظ، با اضافه شدن پسوند «ی-»، تبدیل به اصطلاح رسانایی می‌شود، که باز دستخوش هر دو نوع تغییر شده است.

ب) در فرایند ترکیب نیز، همانند فرایند اشتقاق، ساخت اصطلاح جدید با ساخت واژه تفاوتی ندارد و، از لحاظ حرفی، صورت‌های گوناگونی دارد؛ به‌طور مثال... صورت‌هایی مانند اسم و اسم (به صورت دوجزئی، با یا بدون خط تیره)، اسم و صفت، اسم و ضمیر، اسم و صفت و قید، اسم و حرف اضافه، اسم خاص (اشخاص و محل‌ها) و اسم که پیش‌تر نمونه‌هایی برای آنها آورده‌ایم (← طباطبائی ۱۳۹۳: ۱۲-۲۴). در حوزه‌های تخصصی، هسته ترکیب معمولاً نشان‌دهنده مقوله‌ای است که مفهوم به آن تعلق دارد و وابسته‌ها نشان‌دهنده معیاری برای تقسیمات یا انواع آن مقوله هستند؛ به‌طور مثال اصطلاحات باد فروشیب و باد فراشیب یا باد موافق و باد مخالف (در حوزه هواشناسی). بر مبنای ماهیت هسته، ترکیباتی وجود دارند که نشان‌دهنده اشیا هستند، مانند ماشین بتون‌ساز، بتون‌خردکن؛ یا نشان‌دهنده کیفیت‌اند، مانند استحکام بتون، مقاومت بتون؛

یا نشان‌دهنده فرایند و عمل‌اند، مانند قالب‌ریزی بتون/ قالب‌گیری بتون، آزمایش افت بتون (در حوزه مهندسی عمران و راه‌سازی).

بر مبنای ماهیت هسته، وابسته ممکن است نشان‌دهنده هدف یا ابزار انجام عمل یا مصداق تحقق فرایند یا زمان و مکان یا شرایط دیگری باشد که مشخصه متمیز و لاینفک مفهوم جدید است. وابسته ممکن است نشان‌دهنده ماده‌ای باشد که هسته از آن ساخته شده است و، از این طریق، آن را از سایر مصداق مشابه که از مواد دیگر ساخته شده‌اند جدا کند، مانند صندوق سنگی، صندوق چوبی، صندوق بتونی یا صندوق فولادی. وابسته ممکن است نشان‌دهنده ویژگی‌ای باشد که ذاتی مفهوم جدید است، اما ذاتی هسته نیست، مانند ماده‌دانه‌ای، یا دیوار حائل. وابسته ممکن است مشخص‌کننده کاربرد معمولی هسته باشد، مانند واحد جذب صدا، یا ماده‌عایق. وابسته ممکن است مشخص‌کننده موضوع شناسایی هسته باشد، مانند حرکت زمین، یا آزمایش خاک.

در فرایند ترکیب، هدف تحدید گستره مفهوم و نشان دادن رابطه میان مفهوم جدید و خاستگاه آن است. اختصاص مصداق به نقش یا کاربردی خاص در حوزه‌ای تخصصی از پرسامدترین انواع تحدید به‌شمار می‌رود. به لحاظ صرفی، این تحدید بر روی محور هم‌نشینی^۱ اتفاق می‌افتد. در زبان فارسی، این عنصر صرفی تحدیدکننده معمولاً در ساخت اصطلاح جدید ظاهر می‌شود و، به این ترتیب، از شفافیت اصطلاح می‌کاهد. به‌طور مثال، در حوزه رایانه و فناوری اطلاعات، اصطلاح مدیریت دادگان با اصطلاح سامانه ترکیب می‌شود و اصطلاح سامانه مدیریت دادگان را می‌سازد یا، در حوزه هواشناسی، اصطلاح عدد ریچاردسون با اصطلاح بحرانی ترکیب می‌شود و اصطلاح عدد بحرانی ریچاردسون را می‌سازد. در زبان انگلیسی، گاه برای رفع ابهام و شفاف شدن، از خط تیره استفاده می‌کنند، مانند اصطلاح cloud-to-cloud discharge (در حوزه هواشناسی)، که در زبان فارسی معادل اباری ابربه‌ابر برای آن پیشنهاد شده، یا اصطلاح

1) syntagmatic

phrase context-free structure (در حوزه زبان‌شناسی)، که در زبان فارسی معادل ساخت سازه‌ای بافت‌آزاد برای آن پیشنهاد شده است؛ البته، در اصطلاحاتی که در آنها حرف اضافه یا حرف تعریف یا عامل پیونده یا قید به کار رفته باشد، از خط تیره کمتر استفاده می‌شود.

ج) در فرایند ادغام، افزون بر فرایند ترکیب، از فرایند اختصارسازی نیز استفاده می‌شود و اختصارسازی یک جزء یا تمام اجزای ترکیب را در بر می‌گیرد؛ مانند اصطلاح ژرفامون (در حوزه علوم زمین)، که از ترکیب دو واژه ژرف و هامون ساخته شده است. جزء دوم، یعنی واژه هامون، دستخوش فرایند مرخم‌سازی^۱ شده است. در اصطلاح یخسه نیز، که از ترکیب دو واژه یخ و شیشه ساخته شده، جزء دوم دستخوش فرایند مرخم‌سازی شده است.

د) در فرایند اختصارسازی، هدف، از سویی، ساخت اصطلاحاتی است به مراتب کاربردی‌تر از اصطلاحات طولانی‌ای که بسامد بالایی دارند و، از سویی دیگر، ساخت اصطلاحاتی است که با کوتاه‌تر شدن راحت‌تر به ذهن سپرده شوند و در انتقال دانش مؤثرتر باشند، به‌ویژه در مقایسه با اصطلاحاتی که تشخیص آنها در مقام واحدی اصطلاحی^۲ سخت است. اختصارسازی در هر زبان تابع قواعد خاصی است، بنابراین، نمی‌توان در قالب استانداردهای بین‌المللی توصیه‌هایی عرضه کرد؛ با این‌همه، اختصارسازی انواعی دارد که برای ساخت اصطلاح جدید، در هر زبان، می‌توان، به‌فراخور، از آنها استفاده کرد: کوتاه‌سازی^۳: در این فرایند، با کوتاه شدن اصطلاح مرکب طولانی و استفاده از عناصر کمتر برای بیان همان مفهوم، اصطلاح جدید ساخته می‌شود. به‌طور مثال، رفاه از اصطلاح فروشگاه‌های زنجیره‌ای رفاه به همین طریق ساخته شده است.

1) clipping
2) terminological unit
3) shortening

مرخم‌سازی: در این فرایند، با حذف بخش پیشین یا میانی یا پسین یا هردو بخش پیشین و پسین اصطلاح بسیط، اصطلاح جدید ساخته می‌شود. به‌طور مثال، در زبان انگلیسی، اصطلاح chute (چتر نجات) از اصطلاح parachute، اصطلاح taxon (نظام رده‌بندی) از اصطلاح taxonomy، و اصطلاح flu (آنفلوانزا) از اصطلاح influenza به همین طریق ساخته شده است.

اختصارسازی^۱: در این فرایند، با حفظ یک جزء یا بخشی از یک جزء سازنده اصطلاح و حذف مابقی اجزاء، اصطلاح جدید یا صورت اختصاری ساخته می‌شود. معمولاً حفظ اولین حرف برای اختصارسازی کافی است. در زبان انگلیسی، 'p' از page یا 'etc.' از etcetra، یا در زبان فارسی، «ص» از صفحه به همین طریق ساخته شده است.

سرنام‌سازی^۲: در این فرایند، از اولین حرف هر جزء اصطلاح مرکب یا اسم خاص، برای ساخت اصطلاح جدید، استفاده می‌شود و همواره این حروف به صورت مجزا تلفظ می‌شوند. در زبان انگلیسی، اصطلاح 'UN' از اصطلاح United Nations (ملل متحد) یا اصطلاح 'PC' از اصطلاح personal computer، یا در زبان فارسی، اصطلاح «ک.م.م» از اصطلاح کوچک‌ترین مقسوم‌علیه مشترک یا اصطلاح «ب.م.م» از اصطلاح بزرگ‌ترین مقسوم‌علیه مشترک به همین طریق ساخته شده است.

سرواژه‌سازی^۳: در این فرایند، از حروف یا هجاهای آغازین هریک از اجزا یا بعضی از اجزای اصطلاح مرکب یا اسم خاص، برای ساخت اصطلاح جدید، استفاده می‌شود. سرواژه‌ها همواره، همانند واژه، به صورت هجایی و یکجا تلفظ می‌شوند. در زبان انگلیسی، اصطلاح laser (لیزر) از اصطلاح light amplification by stimulated emission of radiation، یا در زبان فارسی، اصطلاح «شابک» از اصطلاح شماره استاندارد بین‌المللی کتاب به همین طریق ساخته شده است (ایزو ۷۰۴، ۱۹۸۶).

1) abbreviating
2) initialism
3) acronymy

۲-۲-۳ استفاده از اصطلاحات موجود با به‌کارگیری فرایندهای صرفی و معنایی

از صورت‌های موجود می‌توان، با به‌کارگیری فرایندهای تغییر مقوله^۱، اصطلاحی‌شدگی^۲، انتقال معنایی^۳، و وام‌گیری فرارشته‌ای^۴ در ساخت اصطلاحات جدید استفاده کرد. باید توجه داشت که استفاده از صورت‌های موجود امکان خلط و ابهام ناشی از همنامی^۵ را افزایش می‌دهد.

الف) تغییر مقوله: اصطلاحات جدید را می‌توان با تغییر در مقوله نحوی صورت‌های موجود (مثلاً تغییر در نقش دستوری آنها) ساخت. این فرایند با قواعد خاص ساخت اصطلاح در زبان‌های تخصصی مطابقت می‌کند؛ به‌طور مثال، اصطلاحات زیر در زبان انگلیسی به همین روش ساخته شده‌اند: output (اسم) («محصول» یا «تولید»، در حوزه اقتصاد؛ «خروجی» یا «برونداد»، در حوزه رایانه) از فعل to output (بیرون دادن)؛ constant (اسم) («مقدار ثابت» یا «ثابت»، در حوزه ریاضی) از صفت constant (مداوم، همیشگی)؛ empty (صفت) («خالی از سکنه»، در حوزه شهرسازی) / (اسم) («شیشه خالی»، در حوزه بازیافت) از فعل to empty (خالی کردن).

ب) اصطلاحی‌شدگی: فرایندی است که در آن واژه یا عبارتی در زبان عام به اصطلاحی تبدیل می‌شود که در زبان تخصصی ناظر بر مفهومی خاص است؛ به‌طور مثال، واژه مدار در زبان عام ناظر بر خطی است که ناحیه‌ای را محصور می‌کند، اما همین واژه بر اثر فرایند اصطلاحی‌شدگی، در حوزه الکترونیک، ناظر بر دستگاهی است که جریان برق از آن عبور می‌کند.

ج) انتقال معنایی: فرایندی است که، در آن، اصطلاحی موجود در زبان تخصصی با توسع معنایی به مفهوم دیگری اختصاص می‌یابد. اصطلاحاتی که مشخص‌کننده مفهومی معادل مصداق عینی‌اند می‌توانند به مصداقی انتزاعی توسع یابند یا از جزء به

1) conversion
2) terminologization
3) semantic transfer
4) transdisciplinary borrowing
5) homonymy

کل و از ظرف به مظروف تعمیم پیدا کنند؛ به طور مثال، در زبان انگلیسی، زمانی که اصطلاحات spaceship (سفینه فضایی یا فضاپیما)، aircraft (هواپیما)، یا حتی car (خودرو) ساخته شدند، تصور نمی‌شد که روزی این اصطلاحات به مصادیقی ارجاع دهند که، در واقع، هرگز برای آنها ساخته نشده‌اند؛ یا اصطلاح صفحه نمایش، در تعریف عینی، قسمتی از صفحه نمایش رایانه است که اطلاعات، در آن، پردازش می‌شود و، در تعریف انتزاعی، به اطلاعات ارائه‌شده بر روی صفحه رایانه اطلاق می‌شود.

د) وام‌گیری فرارشته‌ای: در این فرایند، که به آن وام‌گیری درونی گفته می‌شود، اصطلاحی از حوزه‌ای موضوعی در یک زبان به وام گرفته می‌شود و به مفهومی جدید در حوزه موضوعی دیگر در همان زبان اختصاص می‌یابد. مشخصه‌های سازنده معنای مفاهیم، در هر دو حوزه، اغلب به طور قیاسی مشابه‌اند. به طور مثال، اصطلاح حافظه، در علم شناخت، ناظر بر «توانایی مغز انسان» است و در حوزه رایانه، ناظر بر «توانایی نگهداری موقت اطلاعات در رایانه» است؛ یا اصطلاح ویروس، در علم پزشکی، ناظر است بر «عاملی مسمی که موجب بیماری می‌شود» و در حوزه رایانه، ناظر است بر «عاملی مسمی که باعث خرابی رایانه می‌شود». (← پرویزی ۱۳۸۴)

۳-۲-۳ وام‌گیری بین‌زبانی^۱

اصطلاحات یا مفاهیم موجود در یک زبان از طریق وام‌گیری بین‌زبانی به دو طریق وام‌گیری مستقیم^۲ و گرده‌برداری^۳ وارد زبان دیگر می‌شود.

الف) وام‌گیری مستقیم: در این فرایند، اصطلاح موجود از زبان وام‌دهنده وارد زبان وام‌گیرنده می‌شود و شرط معقول آن است که در زبان وام‌گیرنده برای آن مفهوم اصطلاحی وجود نداشته باشد. اصطلاح وام‌گرفته‌شده ممکن است در زبان وام‌گیرنده،

1) interlingual borrowing
2) direct borrowing
3) loan translation

از لحاظ تلفظی یا هجایی یا صرفی، متفاوت باشد. کاربرد این فرایند در زبان‌های تخصصی با کاربرد آن در زبان عام معمولاً تفاوتی ندارد. در زبان انگلیسی، وام‌گیری اصطلاح و انگلیسی کردن آنها از زبان‌های یونانی و لاتین به‌وفور صورت گرفته است. در زبان انگلیسی، وام‌گیری از زبان فرانسه در مرتبه بعد از وام‌گیری از یونانی و لاتین قرار دارد. به دلیل سابقه طولانی در وام‌گیری، در بسیاری موارد، مشخص نیست که اصطلاح وام‌گرفته شده مستقیماً از یونانی و لاتین وارد انگلیسی شده است یا از زبان فرانسه؛ به‌طور مثال، اصطلاحات caisson (صندوق مهمات)، manoeuvre (رزمایش)، reservoir (مخزن آب)، دیگر، جزوی از زبان انگلیسی شده‌اند و تشخیص اینکه آنها در اصل در همین زبان ساخته شده‌اند یا حاصل تغییر یا کاربرد مجدد عناصر موجودند یا عنصری قرضی بسیار مشکل است. واژه television صورتی کاملاً جدید دارد که حاصل اشتقاق است و در معنی کنونی، به‌طور کامل، حاصل وام‌گیری نیست. فقط اصطلاحاتی قرضی تلقی می‌شوند که، هم در معنی و هم در لفظ، صورت اصلی زبان مبدأ را حفظ کرده باشند، مانند diameter (قطر) یا tangnet (خط مماس) یا spiral (خط مارپیچ) یا circular (منحنی)، در علم هندسه. الفاظ یونانی و لاتین وقتی که در مفهومی جدید به کار برده می‌شوند، نواصطلاح تلقی می‌شوند؛ مانند excavator (دستگاه حفاری) یا telemeter (دورسنج) یا pylon (دکل). در زبان فارسی نیز، این فرایند هم در حوزه زبان عام و هم در حوزه زبان‌های تخصصی فراوان به چشم می‌خورد؛ به‌طور مثال، در حوزه زبان‌های تخصصی، اصطلاحات مین یا بمب (در حوزه نظامی)؛ انتگرال یا دیفرانسیل یا ماتریس... (در حوزه ریاضی و آمار)؛ آکورد، کمدی، فیلم (در حوزه هنر و سینما)؛ بُورژوا، بلشویک، کمونیسم (در حوزه علوم سیاسی) از این نوع‌اند.

ب) گرده‌برداری: فرایندی است که، در آن، عناصر صرفی اصطلاح بیگانه ترجمه می‌شود و اصطلاح جدیدی به‌وجود می‌آورد. اصطلاح انگلیسی heavy water (آب سنگین) در زبان فرانسه، eau lourde، در زبان آلمانی schweres wasser، و در زبان روسی tungt vattan است و حتی معادل آن در زبان فارسی نیز با همین فرایند ساخته شده است (ایزو ۷۰۴، ۱۹۸۶).

۴ نتیجه

در نیم قرن گذشته، اصطلاح‌شناسی، که حوزه‌ای میان‌رشته‌ای است، جایگاه ویژه‌ای در میان سایر حوزه‌ها یافته است. اگر بپذیریم که در هر حوزه خاص، از علمی و فنی تا هنر و ادبیات، برای ساماندهی امور و انتقال مفاهیم باید به شناخت و ساخت اصطلاح پرداخت، ناگزیریم که در این حوزه، به لحاظ نظری و عملی، بیشتر بکوشیم. نقش اساسی اصطلاح در زبان‌های تخصصی انتقال دانش است و برقراری ارتباطی صریح‌تر و بهتر میان اهل علم و فن.

افزون بر این، اصطلاح واحدی واژگانی با دو نقش نام‌گذاری و مشخص‌کنندگی است و ناظر بر مفهومی در نظام مفهومی حوزه‌ای خاص از علم و فناوری است. در واقع، اصطلاح، در عین حال که نامی بر مفهومی خاص می‌گذارد و جایگاه آن مفهوم را در نظام مفهومی حوزه‌ای خاص مشخص می‌کند، آن مفهوم را با کمترین میزان استفاده از زبان و با بیشترین میزان دقت تعریف می‌کند. نام‌گذاری و مشخص‌کنندگی رابطه تنگاتنگی با یکدیگر دارند و هر اصطلاح، نه تنها نام مفهوم خاصی است، بلکه، بر طبق قاعده، نامی است که محتوایی مفهومی را نیز در خود دارد.

اصطلاح واحدی چندوجهی است: از لحاظ بیان مفهوم، وجهی شناختی دارد؛ از لحاظ لفظ و صورت، وجهی زبانی؛ و از لحاظ برقراری ارتباط و انتقال دانش، وجهی ارتباطی (سنگر ۱۹۹۰، ص ۱۳). در ساخت اصطلاح، توجه به این وجوه و نقش‌ها ضروری است. قواعد لفظ‌گذاری و مبانی و فرایندهای ساخت اصطلاح تابعی از ساختارهای واژگانی، صرفی و نحوی، و واجی همان زبانی است که ساخت اصطلاح در آن صورت می‌گیرد؛ اما قواعد، مبانی و فرایندهای عامی نیز وجود دارند که در همه زبان‌ها در ساخت اصطلاح به کار می‌آیند و در این مقاله به آنها اشاره شد.

متخصصان و اهل فن، مترجمان و فرهنگ‌نویسان و دانشجویان در همه عرصه‌های علم و فناوری به شناخت این قواعد و مبانی و فرایندها نیازمندند. ارتباط مؤثر، انتقال علم و فناوری، و گردآوری و دسته‌بندی و ثبت و ضبط و فراگیری دانش در همه حوزه‌ها در گرو اصطلاحاتی است که باید بر پایه همین قواعد و مبانی و فرایندها ساخته شوند.

منابع

- پرویزی، نسرين (۱۳۸۴)، «شاخص‌های معناشناختی واژه‌های فرهنگستان زبان و ادب فارسی»، مجموعه مقالات دومین هم‌اندیشی واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی، به کوشش علی کافی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ص ۲۹۳-۳۱۰.
- رفیعی خضری، سعید (۱۳۸۴ الف)، «اصطلاح، واحدی نقشی»، مجموعه مقالات دومین هم‌اندیشی واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی، به کوشش علی کافی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ص ۱۴۱-۱۵۳.
- (۱۳۸۴ ب)، معنی و نقش در اصطلاح، پایان‌نامه دکتری، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- طباطبائی، علاء‌الدین (۱۳۹۳)، ترکیب در زبان فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- فرهنگ واژه‌های مصوب (۱۳۹۱)، دفتر نهم، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- CABRÉ, T (1999), *Terminology: Theory, Methods and Applications*, Amsterdam: John Benjamins.
- ISO/704 (1986), *Principles and Methods of Terminology*, Geneva: International Organization for Standardization.
- ISO/R 704 (1968), *Naming Principles*, Geneva: International Organization for standardization.
- SAQER, J.C. (1990), *A Practical Course in Terminology Processing*, Amsterdam: John Benjamins.
- (1997), "Term Formation", *Handbook of Terminology Managemet*, Sue Ellen WRIGHT and Gerhald BUDIN (eds.) Amsterdam: John Benjamins, pp. 25-41.
- REY, A. (1995), *Essays on Terminology*, translated and edited by Juan C. SAQER, Amsterdam: John Benjamins.
- VALEONIS, Kostas and Elena MANIZARI (2006), "The Linguistic Dimension of Terminology: Principles and Methods of Term Formation", retrieved from <http://www.researchgate.net/publication/253024944>.